



## پیغام عشق

قسمت دویست و سی و نهم





خانم مریم از اورنج کانتی



برنامه شماره ۸۵۶

گفتم که: عهد بستم وز عهد بد برستم  
گفتا: چگونه بندی چیزی که من شکستم

غزل شماره ۱۶۸۶ از دیوان شمس مولانا:

نکته های کلیدی و تاکیدی موثر با بیان تمثیلاتی زیبا در شناسایی هر گونه عهد و پیمان و گفتگوی ذهنی با قرین خود و پرهیز از آن. تاکیدی مستمر در شناسایی میل و اشتیاق ذهن همانیده شده به توصیف و به زبان آوردن چیزی که به آن عمل نمی کند. شناسایی پندار کمال ذهنی که موجب فراق و دوری از زندگی و انکار و نفی خداست.

بر قرین خویش مفزا در صفت  
کان فراق آرد یقین در عاقبت

-مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۵۱۴-

تاکید بر شناسایی هر گونه فکر و عمل و گفتگوی ذهنی همراه با مقاومت و قضاوت برای اتصال به زندگی و حلقه زدن بر در خداوند با مرکزی همانیده شده و نتیجه آن که نفی و انکار زندگیست.

حلقه زدم به در بر آواز داد دلبر  
گفتا که نیست اینجا یعنی بدان که هستم

-مولوی دیوان شمس، غزل ۱۶۸۶-

در واقع حلقه زدن بر در زندگی با مرکزی همانیده، نفی و انکار خداست. تمامی افکار و اعمال انسان در من ذهنی نشانه وجود هستی مطلق زندگی ست و تنها مقاومت و قضاوت هوشیاری جسمی انسان است که سبب رانده شدن از در زندگی ست.

پس مثال تو چو آن حلقه زنی ست  
کز درونش خواجه گوید: خواجه نیست

حلقه زن زین نیست، دریابد که هست  
پس ز حلقه بر ندارد هیچ دست

-مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۸۹۷ و ۸۹۸-

با تعهد و مشارکتی هوشیارانه، با کار کردن روی خود، با تسلیم و فضاگشایی در برابر اتفاق این لحظه، و با خاموشی ذهن از هر گونه گفتگو، دست از حلقه زدن بر نمی‌داریم و ناامید نمی‌شویم تا زندگی با نور شناسایی خود و با قوانین خاص خود تمامی همانیدگی‌های مرکز را بر ملا و شفا دهد که تنها اوست که وفادارترین به عهد خویش است.

حق تعالی، فخر آورد از وفا  
گفت: من اوفی بعهد غیرنا

بی وفایی دان وفا با رد حق  
بر حقوق حق ندارد کس سبق

-مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۲۳ و ۳۲۴-

تعهد و مشارکت در کار کردن روی خود و شناسایی هم هویت شدگی ها، نیاز اصلی انسان است. هر گونه وفا و عهد با همانیدگی ها از جمله افکار و باورها که در مرکز قرار گیرد بی وفایی و انکار خدا محسوب می شود.

وفای به عهد با مرکز عدم، نه با توصیفات ذهنی نیاز اصلی انسان است. وفای به عهد از طریق آمدن به این لحظه و آشتی با اتفاق این لحظه صورت می گیرد.

وفای به عهد با عدم مقاومت و قضاوت در برابر وضعیتهای مختلف، و با صبر و شکر و پرهیز، با برگشت و عذر خواهی کردن صورت می گیرد.

وفای به عهد حفظ مرکز عدم و پذیرش کمکها و مددهای زندگی و بزرگان و خردمندان در امر زنده شدن و تبدیل شدن است.

این عدم خود چه مبارک جایی ست  
که مددهای وجود از عدم ست

-دیوان شمس، غزل شماره ۴۳۵-

وفای به عهد نیاز اصلی انسانی ست که در راه شناسایی و انداختن همانیدگی ها قدم برداشته و با صبر و شکر و پرهیز، ترک نازش کرده، با خرد و قدرت زندگی هدایت شده و به حس امنیت دست می‌یابد.

ایمن آباد است آن راه نیاز  
ترک نازش گیر و، با آن ره بساز

-مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۴۵-

با احترام، مریم از اورنج کانتی






خانم زهرا از مشهد



با سلام


تجربه ای را با شما دوستان به اشتراک میگذارم. امروز فرزندم را بسیار آشفته و بدحال و بی قرار دیدم. به شدت مورد حمله من ذهنیش قرار گرفته بود، می خواستم علتش را بپرسم، تمرکز را از روی خودم برداشتم، برای لحظاتی خودم را در مثلث همانش دیدم که دارم مقاومت و قضاوت میکنم و ذهنم شروع به مسئله سازی کرد و من که فکر می کردم هم هویت شدگی با فرزندم از بین رفته، فهمیدم اینگونه نیست بلافاصله ناظر بر ذهنم شده و با صبر و شکر شروع به خواندن ابیات مولانای جان کردم و صحبت‌های آقای شهبازی را به یاد آوردم.

همچنین خواندن پیامهای دوستان در کانال خیلی به آرامشم کمک کرد و کم کم سرعت ذهنم کم شد و دریافتم که خیلی بیشتر از قبل باید متعهد و پرتلاش باشم و روی خودم کار کنم و تمرکز را از روی فرزندم بردارم. اولین جرقه با این بیت در ذهنم بوجود آمد. آیا ضرورت دارد من همچنان با فرزندم هم هویت باشم و تحت تاثیر احساساتش قرار بگیرم در حالی که میدانم اینها فانی هستند. ابیات کمک کننده:

گفت مفتی ضرورت هم تویی   
بی ضرورت گر خوری، مجرم شوی

– مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۳۰ –

من مورد امتحان خدا قرار گرفتم.

امتحان بر امتحان است ای پدر   
هین، به کمتر امتحان، خود را مخر

– مثنوی، دفتر سوم، بیت ۷۴۶ –

باید تسلیم شده و فضاگشایی کنم.

🌿 شرط تسلیم است نه کار دراز  
سود نبود در ضلالت ترکتاز

-مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۱۲۳-

🌿 هزار ابر عنایت برآسمان رضاست  
اگر بیارم از ان ابر بر سرت بارم

-دیوان شمس، غزل ۱۷۲۳-

باید تمرکز روی خودم باشد و نخواهم فرزندم را کنترل یا عوض کنم.

🌿 تا کنی مر غیر را حبر و سنی  
خویش را بد خو خالی میکنی

– مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۹۶ –


باید هر لحظه هوشیار و بیدار باشم تا من ذهنیم نتواند افسانه سازی کند.

🌿 گر مراقب باشی و بیدار تو  
بینی هر دم پاسخ کردار تو

🌿 چون مراقب باشی و گیری رسن  
حاجت ناید قیامت آمدن

– مثنوی، دفتر چهارم، ابیات ۲۴۶۱ – ۲۴۶۰ –

رعایت قانون انصتوا بسیار کمک کننده بود.

انصتوا را گوش کن خاموش باش   
چون زبان حق نگشتی گوش باش

—مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۴۵۶—

خدا را شکر کردم و شکرانه دادم که باز هم با یک امتحان دیگر ناظر من ذهنی و هم هویت شدگی ام شدم.

سربنه، شکرانه ده، ای کامیار 

چون حقت داد آن ریاضت، شکر کن  
تو نکردی او کشیدت ز امر کن

– مثنوی، دفتر سوم، ابیات ۳۳۹۸ و ۳۳۹۷ –

هزاران بار خدای مهربان را شکر میکنم که این توفیق را در ۵۵ سالگی نصیبم کرد تا با آشنایی با برنامه گنج حضور و ابیات مولانای جان و تفسیر بی نظیر و آموزنده جناب شهبازی نازنین معنی من ذهنی، حضور، تسلیم، فضا گشایی، عدم کردن مرکز و هدف از آمدنم را که زنده شدن به بی نهایت اوست را بفهمم.

با احترام، زهرا از مشهد





آقای اشکان از مازندران





با سلام خدمت آقای شهبازی و بینندگان گنج حضور

علتی بتر ز پندار کمال  
نیست اندر جان تو ای ذودلال

-مولانا، دفتر اول مثنوی، بیت ۳۲۱۴-

تفسیر: ای انسان. ای صاحب ناز و کرشمه. ای کسی که هر لحظه ممکنه فریب بدی خودتو با من ذهنی. این یکی از بدترین علت‌های پیشرفت نکردن ماست که فکر می‌کنیم به حد کمال رسیده‌ایم. ما باید راهمان را ادامه دهیم. ما اشتباهاً تصور می‌کنیم که کاملیم و تمامی راه‌حل‌ها را می‌دانیم. ما باید با تمام وجود به کار کردن روی خودمان ادامه بدیم و اسیر این دروغ‌ها و توهمات ذهنمان نشیم. تجربه شخصی من مرتبط با این بیت: من ذهنی بنده در این زمینه خیلی موفق بوده. من هر وقت متعهد میشم با تمام وجود می‌رم سمتش. اما یک چیز رو توجه نمی‌کردم. اونم این مطلب که من اصلاً انسان کاملی نیستم در حال حاضر. خب پس امکان لغزش‌های غیر عمد وجود داره. خداوند با تمام قوا و از هر زاویه‌ای که فکرشو نمی‌تونیم بکنیم در حال تست و آزمایش روی ماست. خداوند پروردگار است. رب است. رب در لغت یعنی پرورش دادن و پدید آوردن حالتی پس از حالتی تا وقتی که آن چیز به حد کمال خود رسد.

خب من هم در حال پرورش یافتن هستم. این پندار و وهم که الان دیگه بالای ۹۹ درصد مطالب را در خودم زنده کردم یک توطئه و دروغ بزرگ من ذهنی است. من هر وقت شروع به کار کردن می کردم. اوایل همه چی خوب بود. پس از مدتی کوتاه، گاهی اوقات پس از چند ثانیه حتی یا پس از چند روز، زندگی با آزمایشاتی من رو به چالش می کشاند. یهو می دیدم ترسیدم. بعضی اوقات می دیدم یک ساعته توی فکرم و خبر ندارم. گاهی اوقات می دیدم خشمم بالا اومده. گاهی اوقات می دیدم غمگینم.

خب حالا بهترین فرصت برای من ذهنی من بود که جا پای این الگوهای فکری که در زیر آوردم رو در من تقویت کنه:

دیدنی نتونستی؟  
دیدنی نمی تونی؟  
کار تو نیست.  
برات متاسفم.

ضعیفی.  
به درد نخوری.  
اصلا مسیرت اشتباهه.  
ول کن مولانا رو.  
پاشو بیا به همین همانیدگی‌ها بچسب.  
حالا تا بیای دوباره کار کنی کلی طول میکشه.  
اصلا دیگه خدا دوستت نداره.  
از چشم خدا افتادی.  
بیا من لذت های شهوانی دست به نقد دارم.  
بیا ول کن کار کردن روی خودتو.  
و...

📌 خب این من ذهنی من اینارو می گفت. پشت سر هم شلیک می کرد. من هم ناآگاه. هیچی. چی میشد؟ یهو می رفتم سراغ همانیدگی‌ها دوباره، دوباره درد، دوباره بدبختی، دوباره فریب و نیرنگ. یهو می دیدم شش ماه گذشته و منی که آنقدر خوب روی خودم کار می کردم توی این شش ماه یه بیت مولانا رو هم نخوندم.

البته خدا روشکر که ریب المنون های سهمگینی از من پذیرایی کردند و من سریعاً دوباره برگشتم. این را می خواستم بگم که همه این اتفاقات، همه این اشتباهات من از همین علت و مرضی ناشی شد که در این بیت گفته شده. یعنی اگر من تکبر نمی ورزیدم، متواضع می بودم، خودم را کامل فرض نمی کردم و حتی ثانیه ای هم اجازه ورود این پندار توهمی رو به خودم نمی دادم، نیازی به این همه درد و بلا نبود. این پندار کمال همان موشی است که گندم هایم را یواشکی می دزدد.

خدا رو شکر می‌کنم که این برنامه هست، مولانا هست و دوستان عارف در اینجا هستند. خدا رو شکر که خداوند برکاتش را لحظه به لحظه به من ارزانی داشته و با دردها و ریب‌المنون‌های خردمندانه‌اش گوش من ذهنی من را کشیده. باید هوشیار باشم و فقط و فقط روی خودم کار کنم. حتی اگر عمداً یا سهواً برای لحظه‌ای لغزیدم، به جای اینکه طبق پندار کمال در بیت بالا، به ذهن بروم و این همه آسیب به خودم و اطرافیان بزنم، در عوض عذرخواهی می‌کنم، شکر می‌کنم، از خداوند و همه اجزای هستی طلب خیر و بخشش می‌کنم و دوباره روی پای حضورم می‌ایستم و ادامه می‌دهم و کار می‌کنم. دیگر این را می‌دانم که خداوند همیشه آغوشش باز است.

با تشکر  
اشکان از مازندران



خانم سمیرا از تایباد



🌹 خلاصه ی شرح چند بیت از برنامه ی ۸۴۸ گنج حضور 🌹

یا مگر فرعونی و، کوثر چو نیل  
بر توخون گشته ست و ناخوش، ای علیل

—مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۳۳—

یا شاید تو ای بیمار دل مانند فرعون من ذهنی داری که کوثر، بی نهایت فراوانی خدا، برای تو مانند رود نیل تبدیل به خون گشته و ناخوش شده است؟ اکنون رودخانه برکت خدا می آید برای کسانی که فضا گشا هستند آب شادی بی سبب و آرامش و برای کسانی که مرکزشان جسم است و من ذهنی دارند خون و درد می شود.

از هر جهتی تو را بلا داد  
تا باز کشد به بی جهات

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ی ۳۶۸-

زندگی از هر سو و جهتی که رفتی و با هر فکری که همانیده شدی به تو بلا داد و آخر سر به درد انجامید تا تو را به بی جهات که همان فضای گشوده شده ی درون است باز کشاند.

گفتی که خموش کنم نکردی  
می خندد عشق بر ثبات

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ی ۳۶۸-

بارها به خودت قول دادی که ذهنت را خاموش کنی یعنی از فکری به فکر دیگر نیروی ولی در این کار ثابت قدم نبودی. خداوند به این بی ثباتی تو می خندد.



کس نیابد بر دل ایشان ظفر  
بر صدف آید ضرر، نی بر گهر

-مولوی مثنوی دفتر اول بیت ۳۴۹۶-

کسی نمی تواند بر دل اصلی ایشان پیروز شود و بر دل و جان آنها ضرر و آسیبی برساند زیرا همیشه آسیب به صدف وارد می شود نه به گوهر، به عبارتی تمام آسیب ها به صدف من ذهنی وارد می شود گوهر هشیاری از آسیب قضا و قدر مصون است.

چون تو گوش‌ی، او زبان، نی جنس تو  
گوش‌ها را حق بفرمود اُنصتوا

-مولوی مثنوی دفتر اول بیت ۱۶۲۲-

چون فعلا در من ذهنی در مرتبه‌ی گوش هستی و انسان کامل که مرکزش عدم است در مرتبه‌ی زبان شما هم جنس هم نیستید خداوند به گوش‌ها امر کرده است خاموش باشید پس تا زمانی که در من ذهنی هستی گوش باش.

پس شما خاموش باشید اُنصتوا  
تا زبان‌تان من شوم در گفت و گو

-مولوی مثنوی دفتر دوم بیت ۳۶۹۲-

ای انسان‌ها خاموش باشید و فرمان اُنصتوا را اجرا کنید تا من از طریق شما سخن بگویم من از طریق شما در گفت‌وگوهایتان بگویم و بشنوم.

انصتوا را گوش کن، خاموش باش  
چون زبان حق نگشتی گوش باش

-مثنوی دفتر دوم بیت ۳۴۵۶-

فرمان خاموش باش را گوش کن و ذهنت را خاموش کن تا زمانی که خدا از طریق شما سخن نمی گوید در  
مرحله ی گوش باش.

نی، تو گویی هم به گوش خویشتن  
نی، من و نی غیر من، ای هم تو من

-مولوی مثنوی دفتر سوم بیت ۱۲۹۹-

البته جبرئیلی در کار نیست. ای کسی که در حقیقت من هستی من و غیر من آن راز را به تو نخواهیم گفت بلکه تو خودت به گوش خودت می گویی. وقتی مرکزت عدم می شود زندگی از درون با تو در ارتباط است. نداها و پیغام ها را از درون خودت حس می کنی. من و تو یک هشیاری هستیم در این حالت هشیاری از هشیاری آگاه است.

🌻 سمیرا ۳۱ ساله از تایباد 🌻



خانم زهرا سلامتی از زاهدان



با درود و سپاس بر تمامی کائنات عالم هستی و آقای شهبازی نازنین  
برنامه ۸۵۴ و غزل ۱۷۰۵ و ابیات انتخابی

بنام خداوند عشق

از ما ملول مشو که ما سخت شاهدیم  
از رشک و غیرتست که در چادری شدیم

مولانای عزیز از جانب انسانها به سایر کائنات عالم هستی و از جمله باشندگانی که ما می‌شناسیم می‌گوید که از ما ملول و خسته و دلگیر نشوید ما همان شاهد زیباروی روز الست هستیم. بی‌فرم و بی‌زمان، و زنده به این لحظه ابدی و از جنس خدایت، برای اینکه دوباره بتوانیم از جنس هوشیاری حضور گردیم، پایه و اساس غیرت زندگی بر این است که ما چادر همانیدگی‌ها را کوتاه مدت روی خودمان قرار بدهیم. و اگر دوباره آن زیبایی و شاهدهی روز اول خود را بدست بیاوریم، بدانید که شما اصلاً از ما سیر نخواهید شد، چرا که زندگی دائماً به دنبال این پدیده است که ما از طریق چادر همانیدگی‌ها نبینیم و ضربان تکاملی هوشیاری حضور اوست که در هر سن و سالی و در هر جا و مکانی بایستی به او زنده گردیم، حال چه بخواهیم و یا چه نخواهیم.

اول و آخر تویی ما در میان  
هیچ هیچی که نیاید در بیان

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۵۰۱-

همانطور که عظمت بی‌نهایت الهی قابل بیان نیست، و باید به آن زنده شویم، ناچیزی ما هم در من ذهنی قابل بیان نیست، و ارزش بیان ندارد و باید هرچه زودتر آنرا انکار کنیم و به او زنده شویم و در آخر همه باید عدم گردیم و خود را از طریق دیدن برحسب همانیدگی‌ها بیان نکنیم. و ما همه هیچیم و هیچ و چیزی برای گفتن نداریم. همه چیز اوست و در تمامی کائنات و باشندگان زنده است و زندگی می‌کند و عالم و آگاه به همه چیز.

اشاره دارد به سوره حدید آیه ۳  
اوست اول و آخر و ظاهر و باطن. و او به هر چیزی داناست.

زهی حاضر، زهی ناظر، زهی حافظ، زهی ناصر  
 زهی الزام هر منکر که او برهان من باشد

-مولوی، دیوان شمس، غزل ۵۷۸ -

وقتی که فضای درونمان را باز می کنیم خداوند را کاملاً حاضر می بینیم و به او زنده می گردیم و او مانند ناظر و آینه ایست که با فضای گشوده شده می توانیم جهان هستی را نظاره گر باشیم و او همواره ما را به عنوان ناظر می نگرد. و اوست که حفاظت و نگهدارنده مرکز عدم ما را برعهده دارد. و چقدر زیبا ما را در این راه کمک می کند و ناصر و یاری گر ماست. و به محض اینکه مقداری فضای درونمان را باز می کنیم، این مسئله بر ما روشن می گردد و برهان و دلیل ما می شود، که دیدن برحسب همانیدگی ها درست نبوده است. و ما را راهنمایی می کند و آرامش می دهد که درست است که همانیدگی ها را درست کرده ای ولی هدف از خلقت و آفرینش تو این نیست که به این دیدهای غلط همانیدگی ها ادامه بدهی، بلکه زندگی رسالت سنگینی را بر دوشت قرار داده است. حال هدف آفرینش خداوند از خلقت ما انسان ها چیست؟



آیا ما را آفریده است که مدتی در این جهان زندگی کنیم و همانیده گردیم؟ و خود را در دردهای همانیدگی غرق سازیم و بدون هیچ‌گونه آگاهی و خردی این جهان مادی را ترک کنیم؟ و یا خداوند که سالیان سال است که برای خلقت ما زحمت فراوانی کشیده است می‌تواند هدف و منظور آفرینش انسان را که او را اشرف مخلوقات عالم هستی قرار داده است این را قرار بدهد؟ پاسخ این سوال بر عهده ماست. خداوند می‌خواست بر روی کره زمین شاهد زیباروی را خلق کند که نماینده او باشد. و او از روح عظیم خود در انسان دمید و او را به خودش زنده کرد.

روزی که افکنیم زجان چادر بدن  
بینی که رشک و حسرت ماهیم و فرقدیم

-مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۷۰۵-

ولی ما چادر همانیدگی ها را بر روی خودمان کشیدیم و خود را در آنها غرق ساختیم. حال اگر روزی این چادر بدن ذهنی مان، با فضا گشایی و مرکز عدم از روی جان پاک هوشیاری حضورمان کنار برود، حسرت و حسادت ماه که نماد روشنایی و زیباییست و همچنین فرقد که ستاره راهنمایی کننده انسان ها در شب است را برمی انگیزانیم. و خواهیم دید که مرکز عدم مان آنچنان راهنمایی کننده و زیبا می شود که الگوهای راهنمای کننده به ما حسرت خواهند خورد.

رو را بشو و پاک شو از بهر دید ما  
ور نی تو دور باش که ما شاهد خودیم

-مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۷۰۵-

مولانای عزیز به ما می گوید که صورت زیبای ماه گونه خود را با آب هوشیاری حضور از همانیدگی ها بشوی  
هم هویت شدگی هایت را بینداز و تسلیم شو و فضا گشایی کن، چرا که تو شاهد زیباروی هستی که قائم به  
ذات هوشیاری حضور خود می باشی و هیچ احتیاجی به انسان های دیگر یا همانیدگی ها نداری. و اگر نمی خواهی  
مرکزت را عدم کنی و همانیدگی هایت را بیندازی و یا نمی توانی با دید عدم بین خدایی بینی، پس از ما دور  
شو تا از طریق قرین روی ما اثر گذار نباشی.

دیده ما چون بسی علت دروست  
رو فنا کن دید خود در دید دوست

دید ما را دید او نعم العوض  
یابی اندر دید او کل غرض

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، ابیات ۹۲۲ و ۹۲۱-

چرا که دیدن بر حسب همانیدگی ها ما را مریض و بیمار ساخته است. و ما با مرکز عدم و فضا گشایی باید این دید غلط همانیدگی مان را فنا کنیم. و بر حسب عدم و فضای گشوده شده ببینیم. و اینکه ما این دید اشتباه هما نیدگی ها را می دهیم و دید خدایین را می گیریم، این خود بهترین عوض است. و در این دید خداگونه است که هدف از آفرینش خود را در می یابیم.

چادر چو دید ز آدم، ابلیس کرد رد  
 آدم ندانش کرد تو ردی نه ما ردیم

-مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۷۰۵-

ابلیس از هدف آفرینش انسان بی خبر بود و می‌گفت که من در آدم فقط گل همانیدگی‌ها را می‌بینم. و انسان را به عنوان اشرف مخلوقات رد کرد. ولی انسان با فضا‌گشایی و کار کردن روی خود به خدایت درونش زنده گردید. و هوشیارانه ابلیس و من ذهنی را رد کرد و رو به ابلیس گفت: تو از دیدگاه پروردگار رد هستی من شدیداً فضای درونم را گشوده ام و تسلیم کامل امر او هستم. ابلیس در انسان چادر همانیدگی‌ها را می‌دید و از فضای گشوده شده خدایت درون انسان غافل بود.

گفت: نار از خاک بی شک بهتر است  
من ز نار و او ز خاکِ اکدر است

– مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۳۹۷ –

و ابلیس می گفت که من از آتش هستم و تو از خاک تیره و پست و کدر چون در آدم فقط همانیدگی هایش را  
می دید.

باقی فرشتگان به سجود اندر آمدند  
گفتند در سجود که: بر شاهی زدیم

-مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۷۰۵-

پس سایر مخلوقات عالم هستی و فرشتگان مقرب الهی بر خدایت درون انسان بر سجده افتادند و گفتند که یک زیباروی در این کالبد خاکی وجود دارد. و یک گنج نهانی را در انسان کشف کردند که در هیچ باشنده دیگری نیافتند که همان رسالت زنده کردن سایر مخلوقات به خدایت است و هیچ باشنده دیگری قادر به انجام دادن آن نیست. و این رمز را در سجده و تسلیم کامل شدن امر الهی یافتند و فضای درونی شان را باز کردند و مرکز شان را عدم ساختند. و از طریق دید همانیدگی ها ندیدند. و در انسان فقط همان شاهد زیباروی خدایی را دیدند.

گفت: **وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ** یزدان ما  
قُربِ جان شد سجده ابدان ما

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۱-

حق تعالی به ما فرمود: سجده کن و نزدیک شو. سجده های که توسط جسم های ما صورت می گیرد موجب تقرب روح ما با خداوند می شود. یعنی لحظه به لحظه در برابر اتفاقات فضا گشایی کن و من ذهنیت را به سجده کامل وادار کن چرا که سبب قرب و نزدیکی روح و روان هوشیاری تو با خداوند می گردد و تو را با او به وحدت می رساند.



ور رهی خواهی از این سجن خرب  
سر مکش از دوست واسجد واقترب

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۶۰۷-

پس در نتیجه اگر می خواهی که راهی بیابی تا از این زندان تن رها شوی پس از دوست حقیقی سرکشی مکن که فرموده است: سجده کن و به خداوند نزدیک شو یعنی تسلیم کامل شو و مقاومت و قضاوت خود را به صفر برسان و خدای درونت را با مرکز عدم و فضا گشایی کاملاً باز باز کن. و از دستورات خداوند سرپیچی مکن تا بتوانی از این زندان خراب و ویران من ذهنی که در افسانه هایش غرق شده ای رهایی یابی.

و در پایان: وقتی که خرد بی منتهای کائنات سرگرم کار است، زندگی شخصی کوچک من زهرا را هم اداره می‌کند.

ای ز غم مُرده که دست از نان تهی است  
چون غفور است و رحیم این ترس چیست؟

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۰۸۷-

پر انرژی و سالم بمانید.

خیلی ممنون، خدانگهدار شما  
-زهرا سلامتی، از زاهدان-



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود

